

وظایف شیعیان در عصر غیبت

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۵

جلسه چهارم: اهمیت دعا/ آداب دعا/ سیره اهل بیت علیهم السلام در دعا کردن/

دعا برای امام عصر، وظیفه ما در زمان غیبت/ توصیف امام عصر در بیان موسی بن جعفر علیه السلام/  
گریه و شوق امام رضا و امام جواد برای امام عصر/ دعای حضرت زهرا برای شیعیان امیرالمومنین در لحظات آخر  
حیاتشان.

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّحیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نَوَّرَ قلوبَنَا بشعاع انوار المحبَّة العلوية و جعلنا من المتمسِّكين بالولاية المرتضوية الذي فرضَ اللهُ مودَّتَهُ  
على العربية و العجمية ثم الصلاة و السَّلام على مُبلِّغ الرِّسالات الالهية سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد صلى الله  
عليه و آله القُرَشِيِّ سَيِّمًا اولَّهم مولانا اميرالمومنين و آخرهم بقية الله في الارضين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن، صلواتک عليه و على آباءه، في هذه الساعه و في کل ساعه، ولياً و حافظاً و قائداً و  
ناصرأ و دليلاً و عينا حتى تُسکنه ارضک طوعاً و تُمتعه فيها طويلاً.

يا صاحب الزمان!

به نماز صبح و شبت سلام/ و به نور در نسبت سلام/ و به خال کنج لبث سلام/ که نشسته با چه ملاحظی/ به جمال،  
وارث کوثری/ به خدا حسین مکرری/ به روایتی خود حیدری/ چه اصالتی، چه شرافتی/ بَلَّغَ العُلَى به کمال تو/ کَشَفَ  
الدَّجی به جمال تو/ به تو و قشنگی خال تو/ صلوات هر دم و ساعتی/ زد اگر کسی در خانهات/ دل ماست کرده  
بهانهات/ که به جست و جوی نشانهات/ ز صبا گرفته بشارتی/ نه مرا نبین، رصدم مکن/ و نظر به نیک و بدم مکن/ ز  
درد بیا و ردم مکن/ تو که از تبار کرامتی.

یا بن الحسن! رسم گدایی دست دراز کردن است. یا بن الحسن!

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (فرقان/ ۷۷)

خدا به آبروی امیرالمومنین فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكِ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات

الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

پیغمبر اکرم فرمودند «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؟» آیا می‌خواهید به شما سلاحی را معرفی کنم که

شما را از دشمنان تان نجات بدهد؟ «وَيُدِّرُ أَرْزَاقَكُمْ» رزق شما را بر سر شما فرو بریزاند؟ گفتند بله، یا رسول الله.

اصلاً ما دنبال همین هستیم. رسول خدا فرمودند نسخه اینست: «تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.»

شب و روز اهل دعا باشید. اهل گدایی از آستان خدا باشید. چرا که «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ افْتَقَرَ.»

کسی که اهل دست دراز کردن در برابر خدا نباشد، فقیر می‌شود.

جان عالم فدای امیرالمومنین سلام الله علیه که فجر تا سینه آفاق شکافت / چشم بیدار علی خفته نیافت. «كَانَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ رَجُلًا دَعَاءً.» بسیار اهل دعا کردن بودند. می‌گوید می‌آمدیم سوال از مولا بی‌رسیم، تا اینکه نفر

بعدی بیاید، در همین فرصت امیرالمومنین سلام الله علیه دستشان را بلند می‌کردند، دعا می‌کردند.

ابی دراء می‌گوید یک شب به خودم گفتم امیرالمومنین شب‌ها که با اصحاب‌شان خداحافظی می‌کنند، به منزل نمی‌روند،

کجا می‌روند؟ یک شب حضرت را تعقیب کنم، ببینم کجا می‌روند. می‌گویند پشت سر حضرت رفتیم، دیدم توی نخلستان

می‌روند. تاریک بود، امیرالمومنین را گم کردم. یک ساعتی گذشت، گفتم دیگر احتمالاً حضرت به منزل برگشتند. آمدم

برگردم، یک دفعه یک صدایی در نخلستان پیچید که «إِلَهِي كَمْ مِنْ مُؤَبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِعْمَتِكَ وَ كَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ

تَكَرَّمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ.. إِلَهِي إِنْ طَالَ فِي عَصِيَانِكَ عُمْرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَ لَا أَنَا رَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ..» انقدر زیبا دعا می کردند.. انقدر زیبا مناجات می کردند..

(الهی یک شبی ما هم نگاه کنیم، نماز خواندن حجت بن الحسن را ببینیم. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ.)

می گوید مات و مبهوت نماز امیرالمومنین سلام الله علیه بودم، صدا قطع شد. دویدم، دیدم امیرالمومنین علیه السلام «مُلَقَّاةٌ عَلَيَّ وَجْهَهُ كَالْخَشَبِ الْيَابِسِ» مولا عین چوب خشک، به رو، روی زمین افتادند. گفتم سیدی، سیدی، آقا! هرچه صدا زدم، جوابی ندادند. برگرداندم، گفتم إنا لله وانا إليه راجعون. امیرالمومنین از دنیا رفتند. دویدم آمدم در خانه سیده نساء العالمین سلام الله علیها در زدم.

امیرالمومنین توی نخلستان عبادت می کردند، حضرت زهرا سلام الله علیها در خانه «قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا حَتَّى تَوَرَّمت قَدَمَاهَا.»

آمدند پشت در، چی شده است ابودرداء؟ گفتم بی بی جان، سرتان سلامت. امیرالمومنین از دنیا رفتند.

\_ ماجرا چیست؟ گفتم قصه این است. فرمودند ابودرداء، این کار هر شب علی بن ابیطالب سلام الله علیه است. انقدر با خدا مناجات می کند که از حال می رود. هر شب!

این سیره اهل بیت ماست. به ما یاد دادند که شیعیان ما باید اهل دعا باشند.

بابی انت و امی یا ابا عبدالله! این آقای خسته، این آقای تشنه، فقط فکرش را کنید صبح تا عصر پیکر آورده / چند آقای بی سر آورده / لیک با اینکه اکبر آورده / خستگی را ز پا در آورده. چه بر سر سیدالشهدا آمد؟ تشنگی، گرسنگی، خستگی.. تمام این مصیبت ها.. تا اینکه ابی عبدالله به زمین افتادند..

(تا کی باید این حرفها را بزنیم یا صاحب الزمان؟ درد ما را فقط تو می بینی / خبر از ما فقط تو می گیری.)

تا روی زمین افتادند، با چشم زخمی، گوشه آسمان را نگاه کردند. توی آن حال شروع کردند دعا کردن، مناجات کردن: «الهی تَرَكْتُ الْخُلُقَ طَرًّا فِي هَوَاكَا/ وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَا/ وَ لَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا/ لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سَوَاكَا.» خدایا همه را به هوای خودت رها کردم. بعد نگاه کردند، دیدند شمر دارد نزدیک می شود «فَنَادَى يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيْثِيْنَ.. الِهي لَوَدِدْتُ أَنْ أُقْتَلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ رِضَاكَ سَبْعِينَ مَرَّةً.» کسی نگوید حسین خسته شده است. خدایا

حاضر م به خاطر اینکه تو از من راضی شوی، هفتاد بار دیگر به کربلا بیایم. هفتاد بار دیگر علی اصغر م را روی دستم بگیرم.

و ماجرای کربلا، شرح بلای زینب است / عصر عاشورا شروع کربلای زینب است. جان عالم فدای فخر المخدرات. ببینید چه بر سرشان آمده بود. این روضه‌هایی که ما در دهه محرم می‌شنویم، هر روز یک تکه را می‌شنویم، تمام اینها صبح تا غروب بر سر زینب کبری آمد. نوحی به هزار سال، یک طوفان دید / من نوح نی‌ام، هزار طوفان دیدم. بعد تازه عصر عاشورا آمده با برادر وداع کرده است. سیدالشهدا چه گفتند؟ خواهرم زینب «لَا تَنْسِينِي فِي صَلَاتِكَ اللَّيْلُ». توی نماز شب، برادرت را دعا کن.

غروب بود و زنی بود و سخت تنها بود. دو تا از بچه‌ها نیستند. دیدند این بچه‌ها در بیابان جان سپردند. خود زینب کبری عصر عاشورا ۹ تا دختر بچه دفن کردند. بعد آمدند نماز بخوانند، وای، رباب نیست. گشتند، رباب را هم پیدا کردند. خیال‌شان راحت شد، تا آمدند بگویند الله اکبر، دیدند یک سواری دارد از راه دور می‌آید. قف! هر که هستی، سر جای ت بایست. «نَحْنُ حَرَائِرُ النَّبُوءَةِ» تا حالا سایه ما را کسی ندیده است. صدا بلند شد دخترم زینب، من بابایت علی هستم! دیشب اباالفضل به در خیمه چو می‌رفتی و برمی‌گشتی / شعفی داشت دل من که برادر دارم. امشب من آمدم پاسبان خیمه‌ها باشم. تازه خیال‌شان راحت شد، آمدند نماز بخوانند..

(الان از شما پرسند کجا دلت می‌خواهد نماز بخوانی، چه می‌گویی؟ می‌گویی دلم هوای حرم کرده است، می‌دانی / دلم هوای دو رکعت نماز بالا سر.)

زینب کبری شام عاشورا توی این بلا، توی این گرفتاری، آمد نماز شب خواند. با خدا صحبت کرد.

فرمودند اهل دعا باشید. «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (غافر / ۶۰)

رفقا، جدی بگیریم. در زیارت امیرالمومنین، زیارت امین الله می‌گوییم: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَايِكَ» خدایا من ولع داشته باشم، حریص باشم. حرص که خوب نیست، اما در یک مطلب، حرص خوب است. حرص بزنم نسبت به چه چیزی؟ «بِذِكْرِكَ وَ دُعَايِكَ». نسبت به دعا کردن، نسبت به ذکر گفتن، خدایا من حریص باشم.

«الدَّعَاءُ أَنْفَذُ مِنَ السِّنَانِ الْحَدِيدِ» به مانند نیزه‌ای که در گوشت فرو می‌رود، چطور اثر می‌گذارد؟ فرمودند دعا به همین صورت است.

«يَا مُوسَى، سَلْنِي كُلَّمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ» هر چه که در زندگی‌ات نیاز داری، تمامش را از من بخواه. «حَتَّى مِلْحَ عَجِينِكَ وَ عَلْفَ شَاتِكَ» حتی اگر می‌خواهی نمک بزنی به خمیر نانت، بگو خدایا تو شوری را به این نمک بده. خدایا تو علوفه خوبی سر راه گوسفندان من بگذار.

و سیره اصحاب اهل بیت هم همین بوده است. سیره حضرات آل الله همین بوده است. شما در روایات نگاه کنید، تا چشم باز می‌کنیم اول صبح، به ما دعا یاد دادند. خودت را در آینه می‌بینی، بهت دعا یاد دادند: «اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي وَ رِزْقِي». از خانه می‌خواهی بیرون بیایی: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الآخِرَةِ». الی آخر.

در تمام حالات فرمودند باید وصل به خدا باشی.

حالا آمدیم توی فاز دعا، سر زده وارد مشو، این مکان حمام نیست. دعا ادب دارد و آداب دارد.

#### • آداب دعا:

۱. اولین ادب از آداب دعا کردن این است که فرمودند: «لَا يُرَدُّ دُعَاءٌ أَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». خواستی دعا کنی، بگو بسم الله الرحمن الرحيم.

۲. دومین ادب از آداب دعا این است: «الْإِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ». اقرار کن به گناهت.

خدایا من یادم نرفته است گناه کرده‌ام. می‌دانم گناهکار فراری دوباره آمده است / ببین به گریه و زاری دوباره آمده است / گدای دفعه قبلی که عزتش دادی / عزیز رفته، به خواری دوباره آمده است / دلیل آمدنش جرأتش نمی‌باشد / ز بس که لطف تو داری دوباره آمده است. خودم می‌دانم چه کاره هستم.

۳. دیگر ادب از آداب دعا کردن چیست؟ «المِدْحَةُ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ». حمد خدا را به جا بیاورم.

نعمت‌هایی که خدا به من داده است را ببینم. ما غرق در نعمت خدا هستیم. روزی داده رایگان، آفریده رایگان، می‌آمرزد رایگان، چون خداست، نه بازرگان. او مهربان است. من گریه‌ی کور نیستم. می‌دانم من ثروتمند عالم هستم. به من محبت امیرالمومنین دادی. حمد خدا را به کار ببر. شکر خدا را بگو، بعد دعا کن.

ابوذر چند روز غذا نخورده بود. گرسنه بود. خانه هم نداشت. خانه‌اش را از او گرفته بودند. تبعیدش هم کرده بودند، با یک فرزند جوانش. عثمان گفت الان وقتش است که علی را از او بگیریم. برایش یک کیسه پول فرستادند. بهترین غذاها را برایش فرستادند. نگاهشان هم نکرد. گفت «أَصْبَحْتُ يَوْمِي هَذَا وَ أَنَا مِنْ أَغْنَى النَّاسِ.» در حالی روزم را شروع کردم که من غنی‌ترین مردمان هستم. گفتند چیزی نداری. گفت همه چیز دارم. «قَدْ أَصْبَحْتُ غَنِيًّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ.» من علی دارم! من غنی‌ترین مردمان هستم. حمد خدا را به کار ببر، بعد دعا کن.

۴. ادب دیگر از آداب دعا این است، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ.» من مستجاب نمی‌کنم دعای کسی را که اصلاً حواسش نباشد چی دارد می‌گوید.

آقا جان، رفتیم کربلا، ۲۵۰۰ مرتبه گفتیم "اللهم عجل لوليک الفرج." خدا به شما خیر دنیا و آخرت بده. در این زمانی که امام زمان ما غریب است، شما برایشان دعا کردید. اما دنبال کمیّت نباشیم. اگر یک‌بار با خسته دلی بگوییم، دعای خسته دلان مستجاب خواهد شد. بفهم تا نیاید گره از کار بشر و نشود. بفهم که کار عالم، دست اوست. کسی که حواسش نباشد چی دارد از خدا می‌خواهد، من چگونه دعای او را مستجاب کنم؟

۵. ادب دیگر از آداب دعا کردن این است فرمودند: «مَنْ دَعَا اللَّهَ بِنَا أفلَحَ وَمَنْ دَعَاهُ بغيرِنَا هَلَكَ وَ اسْتَهْلَكَ.» کسی که خدا را به وسیله ما بخواند، دعای او مستجاب می‌شود و کسی که دیگری را در خانه خدا بیاورد، او بدبخت است. او بی‌چاره می‌شود.

۶. ادب دیگر از آداب دعا این است: «إِذَا دَعَوْتَ فَظُنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ.» وقتی که دعا می‌کنی یقین بدان خدا می‌خواهد دعایت را مستجاب کند.

مگر می‌شود خود خدا بگوید «أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر/۶۰)؛ بعد من بگویم خدایا دعایم را مستجاب کن، بگوید نمی‌کنم؟! «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران/۹) در دعای ابو حمزه می‌خوانیم: «وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ.» خدایا اصلاً در برنامه تو نیست که بگویی دعا کن، بعد بگویی نمی‌دهم. مگر می‌شود؟

وقتی که دعا می‌کنم، خدا می‌خواهد بدهد که گفته است دعا کن. یعنی بدانم این دعای من اثر می‌گذارد. این از آداب دعاست. شرطِ استجاب دعاست. اینکه بدانم این دعا اثر می‌گذارد. اگر بی‌فایده بود، اگر فقط لفظ بود، نمی‌گفتند که بگویند.

آقا جان، پس ما داریم برای این مسأله دعا می‌کنیم، مستجاب نشده است. مگر می‌شود مستجاب نشود؟ اینکه مستجاب می‌کند معنایش این نیست که همین خواسته را به شما می‌دهند. اگر صلاحیت باشد، همین را می‌دهند. اگر صلاحیت نباشد، بهترش را می‌دهند. یا یک بلایی را از تو دور می‌کنند که قرار بوده است خانمان تو را آتش بزند. تهاش هم هیچ چیز در این دنیا گیر تو نیامد، فرمودند روز قیامت وقتی بنده می‌بیند دعایی که کرده است، مستجاب نشده است، عوض آن خدا دارد چی به او می‌دهد، می‌گوید خدایا کاش توی دنیا هیچ دعای مرا مستجاب نمی‌کردی.

۷. ادب دیگر از آداب دعا، نفی امید از غیر خداست.

پروردگار عالم می‌گوید به عزتم قسم، به جلالم قسم، اگر بنده‌ی من به غیر من امید ببندد، امیدش را ناامید می‌کنم. باید بفهمم کارگردان عالم خداست. باید بفهمم کار عالم به دست خداست. اباصلت یک سال شکنجه می‌شد، بعد از یک سال چی کار کرد؟ دلش شکست. نصفه شب توی زندانی که بود، یک کلمه گفت: یا جواد الائمه ادرکنی! زندانش نورانی شد. نگاه کرد، دید گل پسر امام رضا، دردانه علی بن موسی الرضا سلام الله علیه، مولای جن و انس، جواد الائمه است. دید امام جواد علیه السلام تشریف آوردند. آمد گلایه کند، گفت آقا الان؟ حضرت جواد فرمودند الان تو باید مرا صدا بزنی؟ گفت آقا، یک سال است دارم می‌گویم یا جواد الائمه. فرمودند این حرف را نگو. تو تازه مرا صدا زدی! قبلش می‌گفتی، اما به لفظ می‌گفتی، دلت به دیگران امید داشت. ته دلت امیدت به دیگری بود. الان که فقط مرا صدا زدی، آمدم. «هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ الْيُنُكِ» از همه بریدی و امیدت به حجت الله آمد، تازه دعایت مستجاب می‌شود. اگر رسیدیم به اینکه کار دست اوست، خدا حجت گذاشته است که او کار ما را راه بیاندازد و تا نیاید گره از کار بشر و نشود، تا وقتی که به اینجا نرسیم، دعای ما بی‌فایده است. این در روایات ماست.

۸. دیگر ادب از آداب دعا کردن این است که فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَرَجَاءٍ رَحْمَةً مِنْ اللَّهِ تَعَالَى مَا لَمْ

يَسْتَعْجِلْ.»

فرمودند همیشه امید خیر به مومن می رود تا وقتی که عجله نکند. گفتیم آقا، عجله نکند یعنی چی؟ فرمودند یعنی «يَقُولُ قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا أَرَى الْإِجَابَةَ». بگویند من این همه مدت است دعا می کنم، هنوز دعای من اجابت نشده است. فرمودند تو کارت را انجام بده. تو وظایف است دعا کنی و خدا می داند که چه زمانی باید دعای تو را مستجاب کند.

۹. یکی دیگر از آداب دعا این است: «أَطِيبْ كَسْبِكَ تُسْتَجَبْ دَعْوَتُكَ». کاسبی ات را پاک کن، دعایت مستجاب می شود.

می خواهی برای امام عصر کاری کنی؟ ما فکر می کنیم پس بزن به حلقه رندان، همه زندگی تعطیل باشد، بنشینم شب تا صبح دعا کنم. نه عزیزم. «أَطِيبْ كَسْبِكَ» رزق و روزی حلال داشته باش، دعایت مستجاب می شود. نه جزء از ده جزء عبادت، کسب روزی حلال است. این فرمایش امام صادق است، وقتی که روزی ات حلال شد، آن موقع یک بار بگویی "عَجَّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ" یک بار با دل سوخته بگویی "عَجَّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ" اثر می گذارد.

۱۰. دیگر مساله، حق الناس است. خدا به حضرت عیسی گفت «إِعْلَمُوا أَنِّي غَيْرُ مُسْتَجِيبٍ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ دَعْوَةً وَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي قَبْلَهُ مَظْلَمَةً» من مستجاب نمی کنم دعای کسی را که حق الناس گردنش باشد. برایمان مهم باشد رفقا این مطالب، اگر دلی شکستیم، اگر حقی از کسی ضایع کردیم. نکند فکر کنیم شیطان دیگر اینجاها نمی آید؟ شیطان همین جاها دنبال می گردد که ما را از ابی عبدالله جدا کند. فرمودند اگر کسی حق الناسی گردنش باشد، دعایش مستجاب نمی شود. اگر می توانیم برویم صاف کنیم. اگر دستت نمی رسد، زیارتی برو، یا حسینی بگو، به نیت همه کسانی که گردنت حقی دارند. حق الناس مانع استجاب دعا می شود.

۱۱. مانع دیگر استجاب دعا، گناه است. «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ.. تَحْبِسُ الدُّعَاءَ.. تُنَزِلُ الْبَلَاءَ.. تُنَزِلُ النَّقْمَ..» گناه باعث می شود، بلا بر ما نازل شود. دعایی که می خواهیم کنیم، مستجاب نشود. خدا می گوید می خواستم دعایت را مستجاب کنم، گناه کردی، کار را خراب کردی. روایت داریم.

۱۲. آداب استجاب دعا زیاد است. اما یکی از مهمترین آداب، دعای مومن برای برادر مومنش است که مستجاب می شود. «دُعَاءَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بَطْهَرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابٌ وَ يُدْرِرُ الرِّزْقَ وَ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ». رزق را می ریزاند، بلا را دور می کند، اگر برای برادر مومنت دعا کردی.

علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل می‌کند می‌گوید با ابراهیم بن جُنْدَب هم سفر شده بودیم. رفتیم مکه، در عرفات، از صبح روی کوه ایستاده بود، مناجات می‌کرد. با خدا حرف می‌زد. چه حال قشنگی! اشک می‌ریخت. گریه می‌کرد. با خدا راز و نیاز می‌کرد. برای دیگران دعا می‌کرد. برای همه دعا کرد، برای خودش چیزی نگفت. گفتم نمی‌خواستی برای خودت دعا کنی؟ گفت چطور برای خودم دعا کنم؟ در حالی که شنیدم از موسی بن جعفر علیه السلام، کسی که برای برادر مومنش دعا کند، خدا می‌گوید صد هزار برابرش را در حق خودت مستجاب می‌کنم.

پس اگر برای یک برادر مومن دعا کنی:

۱. صد هزار برابرش در حق خودت مستجاب می‌شود.

۲. رزق بر سرت می‌ریزد.

۳. بلا از تو دور می‌شود.

رفقا، وقتی که برای یک برادر مومن دعا کنم، این همه آثار دارد، اگر برای امام مومنین دعا کنم، چه اثری برای من می‌گذارد؟

همه حرف‌ها را زدم به اینجا برسم. عرض ما در این شب‌ها چه بود؟ وظایف ما در زمان غیبت.

امام عسکری علیه السلام فرمودند: «وَاللَّهِ لَيُعَيِّنَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ» به خدا قسم، مهدی ما غیبتی خواهد کرد که همه هلاک می‌شوند در زمان غیبت او «إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَقَّعَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.» مگر کسی که توفیق دعا برای تعجیل در فرج امام زمان داشته باشد.

یعنی اگر زبان دعاگویی برای امام زمان علیه السلام نداشته باشم، دین من از دستم می‌رود. و کف چیزی هم که نصیب ما می‌شود این است که فرمودند: «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء/۸۶) اگر کسی کاری برای شما انجام داد، شما بهترش را انجام بدهید. نشد، همان را جبران کنید. یعنی اگر در عزاخانه‌ی حضرت زهرا گریه کردی و برای فرج او دعا کردی، یا صاحب الزمان تمام وجودم درد است، تمام وجودم مشکل است، و خودتان می‌دانید؛ اما امشب همه را کنار گذاشتم، برای شما دعا کنم. اگر اینجا برای امام زمان دعا کردی، ببین او کجا می‌رود برایت دعا می‌کند. او زیر قبه جدش حسین برای تو دعا می‌کند. بعد نان تو در روغن می‌افتد، اگر امام زمان برای تو دعا کنند.

مگر نشنیدید ماجرای عبدالرحمن اصفهانی را؟ یک شیعه بود وسط ناصبی‌ها، وضع مالی درجه یک، همه چیز عالی، عمر طولانی، ده تا فرزند داشت، یکی از یکی بهتر. پرسیدند تو مثل ما بودی، ناصبی بودی، یک‌دفعه چه شد شیعه شدی؟ بدبخت بودی، فقیر بودی، اما وضعت خوب شد. زن، زندگی، بچه، همه چیز عالی‌تر از عالی.

گفت من جوان بودم، به ذهنم رسید بلند شوم بروم در کاخ متوکل علیه لعائنُ الله، بگویم خلیفه، تو وضع مالی‌ات خوب است، یک کاری کن که من یک سرمایه‌ای داشته باشم، بتوانم یک کار و کاسبی راه بیندازم. راه افتادم، از اصفهان رفتم بغداد. رسیدم در قصر متوکل، به سربازها گفتم کی متوکل بیرون می‌آید، من می‌توانم او را ببینم؟ به من گفتند فلان روز، فلان موقع از اینجا رد می‌شود، تو می‌توانی بایستی، او را ببینی.

همان روز موعود و مقرر، من ایستادم که متوکل را ببینم و عرض حاجت از او کنم و خواهشی که دارم را بگویم و سرمایه‌ای از او بگیرم. از دور سرباز به من اشاره کرد، گفت امروز حرفت را نزن. متوکل اعصاب ندارد، یک‌دفعه یک بلایی سرت می‌آورد، چیزی هم به تو نمی‌دهد. گفتم چی شده است؟ گفت بر یک جوانی غضب کرده است، دستور داده است او را بیاورند، گردنش را بزنند.

می‌گویند من روی حساب کنجکاو ایستادم، ببینم این جوان کیست که متوکل می‌خواهد گردن او را بزند. نگاه کردم دیدم دست یک آقای را بستند، دارند می‌کشاند. تا چشمم به او افتاد، یک نظر دیدم و تاوان دو عالم دادم. او را کشاندند، همین‌طور که می‌آوردند، توی دلم گفتم حیف این جوان نیست که متوکل می‌خواهد او را بکشد؟ توی دلم دعا کردم خدایا این جوان را حفظ کن.

همین‌طور که می‌آمد، رسید روبروی من، سرش را برگرداند، چشم توی چشم شدیم. تا تو نگاه می‌کنی، کار من آه کردن است / ای به فدای چشم تو، این چه نگاه کردن است. به اسم مرا صدا زد. گفت عبدالرحمان اصفهانی، برایم دعا کردی، بَارَكَ اللهُ لَكَ فِي الْاَوْلَادِ وَالْاِرْزَاقِ. خدا مال فراوان به تو بدهد. خدا رزق فراوان به تو بدهد. خدا فرزندان فراوان به تو بدهد. برگرد، دیگر نمی‌خواهد به متوکل رو بیندازی. من دعایت کردم. دعای من مستجاب است. گفت و رفت و دل مرا هم با خودش برد.

گفتم که بود این آقا؟ گفتند "هذا علی بن محمد الهادی علیه السلام." او امام هادی بود. و امروز هرچه که دارم، از برکت دعای امام هادی علیه السلام دارم.

وای بر من که بگویم ای کاش من هم آن زمان بودم. عزیز من، یک نفر مثل علی می‌رسد از راه آخر. آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری. اگر بسوزی و برای او دعا کنی، ببین چه می‌کند. او جوان‌مرد است. او آقا است. او زیر دین کسی نمی‌ماند.

طرف، وضعیت خوب است، پنجاه نفر دورش هستند. ورشکست می‌شود، دو نفر پیش او می‌مانند. می‌گوید شما رفیق زمان تنهایی و بی‌کسی من هستید. امروز، روز بی‌کسی و تنهایی امام زمان است. امروز روزی است که اگر یک "یا صاحب الزمان" بگوی، ده بار جواب می‌شنوی. چون امروز، روز غربت اوست. امروز، روز تنهایی اوست.

بیا تا جوانم بده رخ نشانم.. امید غریبان تنها کجایی؟ چراغ سر قبر زهرا کجایی؟ کجایی؟ کجایی؟

ابی عبدالله سلام الله علیه فرمودند «صَدَقَ لِي قَوْلُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ» جَدِّمِ پیغمبر یک جمله گفتند که من فرمایش ایشان را دیدم. پیغمبر فرموده بودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِدْخَالُ السَّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِمَا لَا إِثْمَ فِيهِ.» بالاترین اعمال بعد از نماز این است که تو مومنی را خوشحال کنی و این کار تو گناه هم نباشد.

امام حسین فرمودند من این فرمایش را از جَدِّمِ پیغمبر شنیده بودم، تا اینکه یک روزی داشتم رد می‌شدم، دیدم یک غلامی دارد غذا می‌خورد، یک لقمه در دهان خودش می‌گذارد، یک لقمه هم به یک سگ می‌دهد. گفتم این غلام غذایی ندارد که نصفش را هم بخواند به این حیوان بدهد. ایستادم نگاه کردم. غذا تمام شد، رفتم گفتم غلام، غذایت چیزی نبود که تو نصفش را هم به این حیوان بخشیدی. گفت پیغمبر فرمودند اگر مومنی را خوشحال کنی، خدا خوشحالت می‌کند. من که پول ندارم، غلام هستم. نمی‌توانم مومنی را خوشحال کنم. گفتم بگذار این حیوان را خوشحال کنم، شاید این حیوان دعایم کرد، خدا خوشحال شد. خدا دست مرا گرفت.

امام حسین می‌فرمایند به این غلام گفتم مشکل تو چیست؟ گفت من یک صاحب یهودی دارم. خیلی از او در اذیت هستم. امام فرمودند بیا برویم، من خودم سفارش تو را می‌کنم.

(یا ابا عبدالله، سفارش ما را هم کنید آقا.)

ابی عبدالله راه افتادند، این غلام هم پشت سر آمدند و آمدند تا رسیدند در خانه یهودی. غلام پشت در، کنار سیدالشهدا، در زدند. صاحبش پشت در آمد، پرسید کیست در می‌زند؟

(یا صاحب الزمان! چو گذر کنی بر این ره / نظری به زیر پا کن. ما برای مادرهای خودمان انقدر عزاداری نمی‌کنیم. هزار سال گذشته ز مردن لیلی / هنوز مردم صحرائشین عزادارند.)

کیست در می‌زند؟ قال انا حسین بن علی بن ابیطالب. حسین پشت در خانه‌ات آمده است. در را باز کرد، گفت آقا، شما کجا؟ خانه ی ما کجا؟  
(کرم نما و فرود آ که خانه، خانه‌ی توست.)

فرمودند من آمدم این غلامت را بخرم. صد درهم است؟ من دویست درهم می‌خرم.  
(بی‌قیمتم و جز تو خریدار ندارم / گیرم بخرندم، به کسی کار ندارم.)

فرمودند آمدم غلامت را دویست درهم بخرم. یهودی گفت آقا جان، فدای قدم‌هایتان.  
(یهودی بود، اما می‌فهمید حسین یعنی چی. امت جدش به او رحم نکردند.)

گفت آقا، غلام من فدای قدم‌هایت. دویست درهم هم برای خودتان، غلام را هم به خودتان بخشیدم.  
ابی عبدالله فرمودند من این غلام را آزاد کردم. دویست درهم را هم به او دادم. یک باغ هم به غلام بخشیدم.

زن یهودی آمد، گفت چه خبر است دم در؟ به به! ابی عبدالله، در خانه ما چی کار می‌کنند؟ از برکت قدمتان می‌خواهم  
مسلمان شوم آقا، مهریه‌ام را به شوهرم ببخشم. مرد گفت من هم مسلمان می‌شوم. این خانه را به همسر می‌بخشم.

مگر این غلام چی کار کرد؟ یک سگ را خوشحال کرد! حالا خوشحال کردن حیوان این طور می‌شود، یک مومن را  
خوشحال کنی چه خبر می‌شود؟ ولی خدا را خوشحال کنی، چه می‌شود؟ دیگر برو بالا، بالا، بالا.. حضرت زهرا سلام  
الله علیها را اگر کسی خوشحال کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

چی کار باید کنیم؟ اگر برای پسرش حجت بن الحسن دعا کنی، مادرش دعایت می‌کند.

به ولای علی قسم رفقا، این ادعا نیست. من هم بلند نشدم از نجف بیایم اینجا که بخواهم حرف مفت به شما بزنم. به عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها، به آیه آیه قرآن، به قطره قطره خون علی اصغر، این راست است، این حق است، تو توی فاز دعا برای حجت بن الحسن سلام الله علیه بیوفت، بین چقدر جوان مرد است، چقدر آقا است. بین جایی توی زندگی ات گرفتار می شوی یا نه. بین چه اثری دارد. بین دعای امام زمان در زندگی ات چه می کند.

آن کنیز یک گل داد دست امام حسن؛ یک گل! از باغ امام حسن، مال خود امام حسن، کنیز مال امام حسن، وقتش در اختیار امام حسن سلام الله علیه؛ فرمودند آزادت کردم بخشیدم! گفت آقا، کاری نکردم. فرمودند «هَكَذَا أَدَّبَنَا اللَّهُ.» خدا این طور ما را بار آورده است. باغ هم مال خودت، به تو بخشیدم. کسی برایمان کاری کرد، ما این طور برایش جبران می کنیم.

غلام امام حسین علیه السلام داشت غذا می خورد، گفت «اللهم بارک لِمَوْلَانَا الْحُسَيْنِ كَمَا بَارَكْتَ لِآبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.» توی باغ حضرت بود. باغ یک میلیون درهم پولش بود. خیلی پول بود! چشم معاویه دنبال این باغ بود. امام حسین به غلام گفتند ببخشید توی باغ آمدم. گفت آقا، این چه حرفی است؟ فرمودند باغ توست! پرسید چرا آقا؟ فرمودند غذا می خوردی، برای من دعا کردی.

«يُؤْمِنُهُ رُزْقَ الْوَرَى»

شما مهمان دعوت می کنی، برایش سفره می اندازی، هفت رقم خرده نانی کف سفره می ریزد، چهار تا مورچه جمع می شوند، می خورند. این مورچه نمی تواند بگوید وای، چه سفره ای برای من انداختند. بفهمیم یا نفهمیم همه مان مورچه های سر سفره ای هستیم که خدا برای حجت بن الحسن پهن کرده است. «يُؤْمِنُهُ رُزْقَ الْوَرَى.»

هر دم و بازدم ما از برکت اوست. اگر او دعایمان نکرده بود، نصفه شب مگر جای من توی روضه حضرت زهرا بود؟ من الان باید تا خرخره توی لجن گناه غرق می شدم. او نصفه شب بلند شد، گفت «اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اِتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَوَلَايَتِنَا...» خدایا، اینها پاره ی تن من مهدی هستند. اگر گناهی هم کردند، ما را دوست دارند. بیا از ثواب های اعمال من مهدی بردار، به جایش گناه شیعیانم را پاک کن.

او باعث شد که من الان اینجا باشم. او باعث شد تا می گویند علی، من پرواز کنم. دعای او بود؛ وگرنه من کجا، اینجا کجا؟

من می توانم امشب یک مقدار آزاد برایتان روزه بخوانم؟ حضرت معصومه اجازه می دهید بگویم با پدرتان موسی بن جعفر سلام الله علیه چه کردند؟ می دانید «ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ» یعنی چی؟ «رَضٌ، يَرْضُ» یعنی چی؟ «مَظَامِير» یعنی چی؟ «بِذْلِ الْإِسْتِخْفَافِ» یعنی چی؟ «يَا مَخْلَصَ الطِّفْلِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ» یعنی چی؟ جای جنین چطور تنگ است؟

پنج متر بکن برو توی زمین، سه متر برو سمت راست، دو متر برو سمت چپ؛ به این می گویند سیاه چال! حضرت در چنین جایی بودند.

الان سقف بالای سر شماست، فکر کن این سقف پایین تر بود، یک کم اذیت بودی. حالا اگر انقدر پایین بود که همین طور که نشستی، باید گردنت را هم پایین می آوردی. می دانی چند سال حال بابای حضرت معصومه این طور بود؟ بنی الزهرا اجازه می دهند یک بی ادبی کنم؟ که صبح تا صبح، سندی بن شاهک می آمد چی کار می کرد؟ تا حالا جلویت به مادرت جسارت کردند؟ اول هر ماه می آمد بگویم چند تا ضربه شلاق می زد به بابای امام رضا؟

چرا یک دفعه افتادم به این حرفها؟ چرا اینها را گفتم؟ چون خود موسی بن جعفر فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي.» خدا می خواست شیعیان را عذاب کند. آنها به وظایف شان عمل نکردند. فرمود خودت یا شیعیانت؟ گفتم خدایا من! عذاب به شیعیانم نخورد، به من بخورد. چند سال؟! ای وای از غریبی کز یاد رفته باشد.

روایت، در امالی است. می گوید دم غروب که می شد، یک صدایی توی سیاه چال می بیچید: «بِأَبِي الْمُتَدَّحِ الْبَطْنِ، الْمَقْرُونُ الْحَاجِبِينَ، أَحْمَشُ السَّاقِينَ...» پدرم فدای ابروی کمانت، پدرم فدای ساق های کشیده ات... یک کسی از آن بالا پرسید چه کسی را داری می گویی پدرم فدایش؟ این آقای غریب، موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمودند: «هو الخامسُ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ مَهْدِي.» نسل پنجم اسمش مهدی است. گفت «صِفِ لِي الْمَهْدِي» مهدی را برایم توصیف کن. طلبه ها می دانند، ما در توصیف و تعریف می گوئیم، باید معرفِ اَجَلِي از معرفِ باشد؛ جامع باشد، مانع باشد، تمام صفات معرف را در بر بگیرد. حالا موسی بن جعفر علیه السلام می خواهند با چهار کلمه امام زمان ما را معرفی کنند.

الان شما چطور امام زمان را معرفی می‌کنی؟ می‌گویی امام دوازدهم، زنده ولی غایب است. می‌دانی موسی بن جعفر چطور توصیف کردند؟ توی دل سیاه‌چال، چهار کلمه گفتند، به من گفتند شیخ، دهانت را ببند. توی دکان و فیلم و ادا هستی. گفتند شیعیان، خیلی رفوزه هستید. چهار تا کلمه گفتند، بار شرمندگی را تا قیامت روی دوش ما گذاشتند. چی گفتند؟ فرمودند: "هُوَ الْغَرِيبُ". "الْوَحِيدُ"، او تنهاست. "الطَّرِيدُ" او طرد شده است. طرید یعنی آقا، شما بلند شو از اینجا برو بیرون. به این می‌گویند «طَرَدوه». طردش کردی. راندی. بیرونش کردی. مگر کجا می‌رفتند که طرد شدند؟ توی جمع یهودی‌ها می‌رفتند طرد شدند؟ توی جمع نصرانی‌ها می‌رفتند طرد شدند؟ نه! مجالس ما، دور و بری‌های ما، دور همی‌های ما، زیارت ما، محرم ما، کربلای ما، فاطمیه ما، چقدر مگر بوی امام زمان می‌دهد؟ چقدر بوی او را می‌دهد؟

"الْمَوْتُورُ بِأَيِّهِ" چهارمین کلمه این بود. یعنی او منتقم خون‌های به ناحق ریخته شده‌ی پدرانش است.

یعنی تمام حرف فاطمیه این است که اگر الان رفتی خانه، دیدی همسر شما، مادر شما، خواهر شما، ناموس شما آمده است بیرون، چند تا لات ریختند روی سرش، روز روشن هم نبوده است، ناموس شما باردار هم نبوده است، عزادار هم نبوده است، کسانی هم که زدند چهل نفر نبودند... گریه کنید، مادر ما یا به ماه بود / گریه کنید، مادر ما بی‌پناه بود. کاش روز روشن او را زنده بودند. آقا، بزنند، بکشند، بگویند فقط یک نفر می‌تواند انتقام بگیرد. می‌گویی زندگی‌ام را می‌فروشم، انتقامش را می‌گیرم.

مگر نگفتند فقط یک نفر می‌تواند انتقام این مادر را بگیرد؟ مگر نگفتند؟ من چی کار کردم؟ یا بن الحسن، درد ما را فقط تو می‌بینی / خبر از ما فقط تو می‌گیری.

عرض شد موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَ اللَّهُ بِنَفْسِي» خدا می‌خواست شیعیان را عذاب کند، من گفتم خدایا، خودم. این همه مصیبت‌های موسی بن جعفر علیه السلام، دقیقاً حرف امروز هم همین است. امام عصر در نامه‌ای که برای شیخ مفید نوشتند، این‌گونه مرقوم فرمودند: «مَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكَرَهُهُ وَ لَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.» ای خاک بر سر من که بفرمایند ما را از شیعیان مان دور نمی‌کند، در حبس غیبت نمی‌اندازد، مگر گناهایی که از شیعیان می‌بینیم و توقع نداریم. ما توقع نداریم از شیعیان! بابا

تو که مال ما هستی. تو که هنوز لباس عزای مادرمان تنت است. تو دیگر چرا؟ ما توقع نداریم! این باعث غیبت ما می‌شود.

بعد فکر کن پدری داریم مهربان. چقدر مهربان؟ «كَالْأُمِّ الْبَرَّةِ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ.» انقدر مهربان که هر نیمه شب دعایم کرده است. بعد من بیچاره‌ی به دردنخور، یک کاری کردم این پدر در زندان افتاده است. بگویند ای پسری که پدرت به خاطر تو در زندان افتاده است، تو می‌توانی کاری کنی. حالا زندان‌شان چطور است؟ وای! فکر کن توی یک جا محبوست کردند، بعد روی صفحه مانیتور دارند نشانت می‌دهند با ناموست چی کار می‌کنند. با مالت چی کار می‌کنند. می‌بیند حلال دارد حرام می‌شود. امام زمان می‌بیند! امام زمان آتش می‌گیرد! تو می‌گویی میبخ، دردش را امام زمان می‌چشد. تو می‌گویی زجر، صورت امام زمان می‌سوزد. تو می‌گویی غُل و زنجیر جامعه، سنگینی‌اش روی گردن امام زمان است. بعد می‌بیند بگویند پسری که پدرت به خاطر ظلم تو، به خاطر نفهمی تو افتاد در این زندان، می‌توانی کاری کنی پدرت را از این زندان نجات بدهی. بگویم ول کن، حالا یک روزی خودش بیرون می‌آید دیگر. می‌گویند بابا تو خیلی بی‌غیرتی! شما این را به من نمی‌گویید؟ بابایت به خاطر تو توی زندان افتاد، می‌توانی یک کاری کنی او را بیرون بیاوری، بگویم ولش کن. همه‌تان می‌گویید بی‌غیرتی!

مگر نگفتند «وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ؟» مگر نگفتند این دعا اثر دارد؟ مگر نگفتند زیاد دعا کنید، اثر دارد؟ ما راست راستی دعا کردیم یا نکردیم؟ نه اینکه توی مجلس باشم، یک چیزی بگویند، تکرار کنیم، مجلس‌مان گرم شود. این هم خوب است. دستتان درد نکند. نوش جانان. اما اینکه صبح بلند شوم بگویم یا صاحب الزمان، گذشت عمر گران اما به هجران / خداوندا ندیدم روی جانان. جوونی طی شد و پیری سر اومد / ولی محبوب من از ره نیامد.

حرف خیلی زیاد است.

می‌خواهید نمره بیست از امام رضا بگیرید؟ قصیده دُعبِل را خواندید؟ تا زنده هستید یک‌بار قصیده دُعبِل را بخوانید، گریه کنید. چون امام رضا با این شعر گریه کردند. چطور گریه کردند؟ «أَقْرَحَ جُفُونًا» گریه کردند. چند بیتش را برایتان بخوانم:

«أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا / وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِسَطِّ فُرَاتٍ / إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ / وَأَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي  
الْوَجَنَاتِ / أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدُبِي / نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارُضٍ فَلَاةٍ.»

گریه امام رضا را چه کسی می‌تواند گریه کند؟ بعد می‌گویید رسیدم به: «خُرُوجُ إِمَامٍ لَّا مَحَالَةَ خَارِجٍ / يَقُومُ عَلَى اسْمِ  
اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ / يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ / وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ.» دعبل می‌گوید دو بیت از امام زمان  
خواندم، «بَكَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا» گریه‌ای که امام رضا برای مقتل کربلا کردند که «أَقْرَحَ جُفُونَنَا»، وقتی  
اسم امام زمان آمد گریه امام رضا بیشتر شد! فرمودند همه شعرت یک طرف، این دو بیتی که از مهدی ما گفتی، «نَطَّقَ  
رُوحُ الْقُدْسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ.» این دو بیت را روح القدس به زیانت انداخت.

شعرا، اگر شعر می‌گویید برای امام زمان هم بگویید. مجلس‌گیرها از او دم بزنید. روضه خوان‌ها از او خیلی بخوانید.  
او خیلی غریب است. او خیلی تنهاست.

صَقْرُ بنِ أَبِي دُلْفٍ به امام جواد گفت آقا، امام آخر ما کیست؟ می‌گوید امام جواد هق هق کردند، فرمودند: «يَقُومُ بَعْدَ  
مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.» اسمش را یادشان می‌رود مردم زمانش. به او پشت می‌کنند مردم زمانش.  
یعنی من! یعنی ما!

بین مادرشان چقدر مهربان هستند. دورشان بگردم. روز آخر بود، کار خانه کرد. فکر کن بعد از ۹۵ روز، کسی که  
«يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ...» خیلی حرف است... هی می‌گفت بابا بدو، باز مادرم افتاد روی زمین غش کرد.  
«سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ» یعنی هی می‌افتاد، هی بلندش می‌کردند. الهی دستت بشکند حرام‌زاده. چطور زدی این مادر را که  
«يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ»؟

حالا شما تصور کن روز آخر بود، کار خانه کرد. گیسوی اطفال خود را شانه کرد. بچه‌ها ذوق زده، فضا که اصلا توی  
آسمان بود از خوشحالی. دارد نان درست می‌کند! گیرم که نان بعد خودت هم درست شد / نان بدون فاطمه که نان  
نمی‌شود. چطور بچه‌ها این نان را توی دهانشان بگذارند؟

اما حضرت زهرا، این مادر مهربان، یک کار دیگر کردند. فرمودند علی جان، می شود بروی؟ عجب! غریبی خوب می دانم، ولی کمتر بیا خانه / خجالت می کشم وقتی به پیشت بر نمی خیزم. نکند شما هم می گویی آن کسی که برای سر برگرداندن می گفت فضا تو بیا سرم را برگرداند، می توانست بلند شود؟ الهی بشکند دستی که باعث شد در این آخر / از این که مقنعه از چهره بردارم بیرهیزم.

— حسنم، حسینم، می شود همراه بابایتان شما هم به مسجد بروید؟

فضه می گوید داشتم دیوانه می شدم. مگر می شود؟ گفت دیشب بابایم فرمودند فردا می آیی. بچه هایش را نمی خواهد ببیند؟

— زینبم، ام کلثومم می شود شما هم بروید؟

اسماء می گوید ما نمی دانیم این چه حالی بود. فرمودند بسترم را توی اتاق بیاندازید. انداختیم، فرمودند به این سمت بیاندازید. فهمیدیم منظورشان رو به قبله است. می گوید از پشت در نگاه می کردم، دیدم دست شکسته را...

می گویند فلانی تصادف کرد، کجا ضربه خورد؟ مثلا سر، قلب. خب طبیعی است از دنیا برود. اما تا حالا شنیدی بگویند فلانی به بازویش ضربه خورد، از دنیا رفت؟ «کان سبب وفاتها أن قنفذا مولی عمر لکرها بنعل السیف بأمره.» به بازویش خورد! ببین چطور زد حرام زاده! الهی آقایمان بیاید ما آتش تان می زنیم.

می گوید هی دست شکسته را بالا می آورد، می گفت: «الهی اسئلكِ بایی و شوقه إلیّ و یعلیّ بن ابی طالب و حُزنه علیّ» به غصه های علی «و بالحسن و بُکائه علیّ» خدا به گریه های حسنم قسمت می دهم، که یا رب نصیب هیچ غریبی دگر مکن / داغی که گیسوان حسن را سپید کرد. «و بالحسین و کآبته علیّ» مفردات راغب اصفهانی می نویسد کآبه یعنی هق هق. خدایا الان حسینم می آید می گوید یوماه، جواب نمی دهم، به هق هق کردن می افتد.

بروم کربلا برگردم؟ حضرت سکینه می گوید دیدم بابایم از کنار نهر علقمه آمده است، دارد هق هق می کند و با سر آستین اشکش را پاک می کند.

خدایا به هق هق های حسینم، به ام کلثومم، به زینبم، به آه حسرت شان...

دم آخر چه دعایی می خواهد کند این قسم ها را می دهد؟ «أَنْ تَغْفِرَ لِلْعَصَاةِ شِيعَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!»

مادرش با دل شکسته دم آخر برای ما دعا کرد! ما برای پسرش دعا نکنیم؟

دیگر صدا بلند نشد. صدا قطع شد. صدا زدم یابنه رسول الله؟ جواب نشنیدم. آمدم روپوش را کنار زدم، دیدم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

چطور از دنیا رفته است؟ بعد از ۵۰ روز هنوز صورتش می سوخت. دستش را روی صورتش گرفت، از دنیا رفت.

حسین آمدند، طوری دور بستر مادر می چرخیدند، گفتم اینها دیگر الان است که قالب تهی کنند. گفتم بروید به بابایتان علی خبر بدهید. حالا تصور کنید مولا توی مسجد نشستند، دیدند دو تا آقازاده گریان، با سر آستین دارند اشکها را پاک می کنند، دویند... عمر به ابی بکر گفت علی را ببین.. این سخن ورد زبانها افتاد.. تا آمدند مولا بلند شوند.. دیدی آخر علی از پا افتاد؟

هرطوری بود امیرالمومنین با پای لرزان به خانه آمدند. امام به راحتی تصرف تکوینی نمی کنند، اما تا آمدند گفتند یا فاطمه، یا فاطمه، جواب نشنیدند، اینجا به امر امامت فرمودند «کَلِمَتِي يَا فَاطِمَةُ» با من حرف بزن فاطمه! چشم بی بی باز شد. علی جان بنشین کنارم، برایم سوره یس بخوان. علی، وقتی سوره یس تمام شد، دیگر عمر فاطمهات هم تمام شده است. امیرالمومنین شروع کردند به خواندن.. هر آیه که می گذشت، هر آیه که تمام می شد، فاطمه داشت تمام می شد.. «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس/۶۵) روزی که دهانها را می بندند، دست و پاها شهادت می دهند. یعنی دست عمر شهادت می دهد من بودم توی صورتش زدم!

یا امیرالمومنین، این قرآن خواندن برای شما بیشتر سخت بود یا آن قرآنی که دیدند از توی تشت طلا «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...»؟ (شعراء/۲۲۷) یک دفعه دیدند چوبش را بلند کرد. لعنت به خیزران که به واقع تمام کرد/ بی حرمتی به ساحت شاه شهید را/ می رفت بانویی که بگیرد به دست خویش/ چوبی که داشت سمت لبی می دوید را/ آه از دمی که کر شد و نشنید گوش چوب/ آهی که مادر علی اصغر کشید را.. دندان شکست و قافله از آن شکسته تر / یارب مبخش روز قیامت یزید را ..

السَّلَامُ عَلَى النَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ!

کی دیده کنار هم / جام می و قرآن را؟ / جام می و قرآن و / چوب و لب عطشان را؟

ای حسین

اللهم عجل لوليک الفرج